روایت اول

و ما یکباره سرباز شدیم!

محمدصادق علیزاده
فرهنگ و هنر

حرف‌های سرهنگی همیشه برایم جذاب بوده ولو آن‌که بعضی‌هایشان را در جلسات عمومی و خصوصی چند بار شنیده باشم. استاد دیروز هم پشت تریبون رفت در مراسم تقدیر از نویسنده برگزیده دفاع مقدس به انتخاب مردم. واقعیت را بخواهید باید بگویم به زور فرستادنش پشت تریبون وگرنه هر خبرنگار فرهنگی می‌داند مرتضی سرهنگی کسی نیست که دم به تله اهالی رسانه بدهد و همیشه از رسانه و گفت‌وگو و مصاحبه فراری است. صحبت‌ها طبق معمول حول ادبیات جنگ بود. گونه‌ای از ادبیات که به تعبیر او در این سال‌ها حالا دیگر به آتشی قدرتمند تبدیل شده که مردم این آب و خاك، دست روی آن می‌گیرند و خودشان را گرم می‌کنند و گل سرسبد این ادبیات هم روایت‌های زنانه از جنگ است. گونه‌ای از ادبیات جنگ که او هم در این سال‌ها ضربان و قدرت گرفته و از قضا مقبول مخاطب هم افتاده. نمونه‌اش همین کتاب «دختر شینا» که در همین مراسم به عنوان بهترین کتاب دفاع مقدس انتخاب شد. روایت‌های زنانه از جنگ، جان‌مایه جنگ‌های دفاعی هستند و زنان در آنها نقشی دارند بیش از نقش‌هایی که در دیگر جنگ‌های تاریخ دارند. به تعبیر آقا همین مرتضی سرهنگی، دشمن برای شبیخون به خاك ما فکر همه جا را کرده بود از ساز و برگ نظامی گرفته تا خیانت افسران خائن. همه چیز مرتب بود اما حساب یك چیز را نکرده بودند و همان یك چیز هم کار دست‌شان داد: «ما یکباره سرباز شدیم»... و در این یکباره سرباز شدن نقش زنان اگر نگوییم بیشتر از مردان نیست قطعا کمتر از آنها هم نخواهد بود. به تعبیر خودش ما ۳۶ هزار شهید دانش‌آموز داریم. شهدایی که محدوده سنی آنها بین ۱۴ تا ۱۷ سال است و عجیب این‌که ساك همه این ۳۶ هزار نفر را مادران‌شان بسته بودند. زنانی که فرزندان نوجوان‌شان را با دست خود راهی جبهه کردند و آنگاه که شرایط اقتضا کرد و لازم شد، خودشان هم دست به اسلحه شدند.

مناقصه عمومی

موسسه عمران ساحل در نظر دارد عملیات برچیدن و انتقال اسکله فلزی (شمع و عرشه)، مربوط به پروژه طرح توسعه بندر شهید بهشتی چابهار، را از طریق مناقصه عمومی (دو مرحله ای) واگذار نماید؛ لذا از داوطلبان حائز شرایط شرکت در مناقصه فوق دعوت می گردد حداکثر ظرف مدت ۴ روز از تاریخ آگهی، جهت دریافت اسناد مناقصه به آدرس: چابهار، انتهای بلوار شهید ریگی، سازمان بنادر و دریانوردی، موسسه عمران ساحل، دفتر فنی، امور قراردادها مراجعه نمایند؛ در ضمن هزینه آگهی بر عهده برنده مناقصه خواهد بود.
(شماره تماس: ۳۵۳۲۱۱۸۸-۰۵۴ داخلی ۱۵۶)
« لطفا قبل از مراجعه جهت هماهنگی با شماره مذکور تماس حاصل گردد.»

فرنگیس، نام مادر همه کردهاست

هم در گیلانغرب تندیس یادواره فرنگیس حیدرپور را در شهر نصب کرده‌اند و هم در کرمانشاه. میدانی نزدیکی روستایشان در گیلانغرب که عکسش را اینجا سمت راست می‌بینید؛ سازه‌ای چهارتکه‌ای که در هر یک از آنها دختری با لباس کردی و تبربه‌دست دیده می‌شود که فرنگیس است و نیز در بوستان شیرین کرمانشاه مجسمه‌ای مشابه این سازه.

او قهرمان جنگ است برای کردها. یك قهرمان که از قضا نماینده خوبی آشنا از زنان کرد است؛ مهربانی، سختکوشی، ایستادگی و جنگندگی. پای مجسمه‌اش در بوستان شیرین کرمانشاه با زنی همکلام می‌شویم. به تبر در دست فرنگیس اشاره می‌کند و می‌گوید این اگر دست مادر من هم بود با آن عراقی همان کار را می‌کرد.

یاد شعری می‌افتم از رجا چمن‌کار که می‌گفت: «زینو، نام مادر همه دخترهای جنوب است»؛ حالا باید نوشت: «فرنگیس، نام مادر همه کردهاست.»

به روستای گورسفید در گیلانغرب کرمانشاه رفته و پای حرف‌های زنی نشسته‌ایم که

سفر به دیار «

فرنگیس حیدرپور ۳۷ سال پیش با تبر یك عراقی را کشت و دیگری را اسیر کرد،

صابر محمدی
ادبیات و هنر

قلب نزار تاریخ را می‌دیدم که برای یك لحظه از تپش ایستاد پای کوه چغالوند و دریچه‌هایش بسته شد کنار چشمه آوه‌زین. دختری را دیدم که تبر را بالا برد و صاف گذاشت وسط فرق سرباز بعثی. آن‌وقت تاریخ یکی از چشم‌هایش را بست و با آن یکی زیرچشمی نگاهی به دختر کرد و بعد جفت چشم‌ها را باز کرد و به خونی که چشمه را می‌شست خیره شد. فقط یك بار چنین حسی قلبم را سنگین کرده بود، وقتی پای قلعه حسن صباح ایستاده بودم و خودم را می‌گذاشتم جای آن سربازی که از سر خاکساری و جان‌فدایی خودش را از آن بالا به دستور پرت می‌کند پایین و برای همیشه مثل میخ کوبیده می‌شود توی صورت تاریخ.

حالا آن تصویر فراموشم می‌شد با حماسه تازه‌ای که برای خودم ترسیم می‌کردم. فرنگیس کنارم ایستاده بود اما لحظاتی نه او را می‌دیدم و نه می‌شنیدم چه می‌گ
جنگ ما و بعد که از
تعریف کرده بودند
درآورده، همه با د
۱۹ساله...
بله، حالا بعد از ۳۷
مثل پدرش که زود

در خانه فرنگیس

برایمان ماکارونی درست کرده است. ساسان و یزدان هم می‌رسند. ده‌نفری می‌نشینیم دور سفره‌ای که فرنگ چیده است. خودش، دو نوه‌اش، عروسش، ساسان و یزدان و سه کارگر ساختمانی که دارند خانه‌اش را می‌سازند. کارگرها هم فرنگ صدایش می‌کنند. بعد از بهمن‌ماه سال گذشته که یك‌بار خانه را ساخته‌اند حالا دارند تکمیلش می‌کنند. خودش می‌گوید ستاد بازسازی قول داده بیاید و کار تکمیل خانه‌اش را دست بگیرد. خانه خودش چسبیده است به خانه‌ای که حالا در آن هستیم. وسایلش را دو ماه پیش از توی کانکس آورده‌اند اینجا و چیده‌اند توی یك اتاق. می‌گوید البته اینها بخشی از وسایلش هستند که از زیر آوار سالم بیرون آمده‌اند.

انگار آفتاب افتاده باشد توی چشم‌هایت:

چاپ هفتم کتاب را می‌گذارم روبه‌رویش. تا می‌بیند می‌گوید این چرا فرق کرده؟ چاپ جدید را ندیده و می‌گویم این چاپ جدید است. خوشحال است اما عکس خودش را روی جلد دوست ندارد. می‌گوید انگار که آفتاب افتاده باشد توی چشم‌هایش و تنگش کرده باشد. البته می‌گوید این مهم نیست و مدام از زحمت‌هایی که مهناز فتاحی، نویسنده کتاب خاطراتش، برایش کشیده تشکر می‌کند و می‌گوید امیدوار است بتواند تا باقی عمرش لطف‌های او را جبران کند. می‌گوید فتاحی به همراه معصومه خوانسار مدیرکل کتابخانه‌های عمومی کرمانشاه و همچنین علیرضا مختارپور، مدیرکل نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور به او لطف کرده‌اند. مختارپور به خانه‌اش آمده و مقدمات دیدارش با رهبر را هم او فراهم کرده. علاوه بر این، آنها کمك کرده‌اند پسرانش کتابدار شده و بعد از سال‌ها کارگری حالا کارمند شوند.

فتاحی در مقدمه کتابش نوشته خیلی سختی کشیده تا توانسته فرنگیس را به روایت وادار کند. می‌پرسم چرا دوست نداشته از حماسه‌ای که ساخته بگوید: «من سختی زیاد کشیده‌ام و نمی‌خواستم درباره‌شان حرف بزنم اما اگر می‌دانستم با نوشته‌شدن این کتاب زندگی‌ام عوض می‌شود زودتر حرف می‌زدم. وضع ما را حالا نبین. پنج ماه را در چادر زندگی کردیم و پنج ماه هم در کانکس بودیم. پسرهایم هم کار ثابت نداشتند.»

وقتی می‌گوید «حالای‌مان را نبین» به این فکر می‌کنم که روستایی‌ها چقدر قانع‌اند. او پنج سال است از سپاه حقوق ناچیزی می‌گیرد که حالا شده است ۶۰۰هزارتومان. یك‌سال است خانه ندارد اما همین که اندك رسیدگی‌هایی به او شده آرامش دارد.

زانوهایم را دادم به آوار زلزله:

می‌گویم زلزله آبان‌ماه سال گذشته کجا بوده و چه می‌کرده: «در خانه خودم بودم. فرار کردم بیرون. دیوار حیاط ریخت روی پاهایم و زانوهایم صدمه دید و استخوان پنجه پایم ترك برداشت. شیشه‌هایی هم که شکست همه جایم را زخم کرده بود. رفتیم بیمارستان گیلانغرب که پر از زخمی بود. هیچ خانه‌ای در روستای ما سالم نماند. حتی خانه‌هایی که آسیب جزئی دید، نمی‌شد داخلشان زندگی کرد از ترس. این‌که اینجا کسی نمرد اما در سرپل ذهاب خیلی‌ها کشته شدند به این خاطر بود که خانه‌های ما آپارتمان نیست و توانستیم خودمان را زود به بیرون برسانیم. یك هفته توی کوچه بودیم در سرما. [دست می‌کشد روی سر نوه‌اش رضا و ادامه می‌دهد] این نوه‌ام سی‌روزه بود که زلزله آمد. فکرش را بکنید با این بچه یك هفته زیر آسمان خدا و در سرما نشستیم تا این‌که آمدند و به هر سه خانواده یك چادر دادند. ما هم راضی بودیم که به همه چادر برسد هر چند خیلی سخت بود سه خانواده در یك چادر. آنهایی که مثل من خانه‌شان خراب شده بود از سر اجبار و آنهایی که می‌توانستند بروند توی خانه‌شان، از ترس پس‌لرزه‌ها پنج‌ماه در چادر ماندیم. در همین چادرها چند بچه به دنیا آوردیم. در همه آن پنج ماه ما لرزیدیم. پس‌لرزه پشت پس‌لرزه. بعد از پنج ماه، خانم فتاحی برایمان کانکس آورد. برای خواهرم سیما که در سرپل ذهاب زندگی می‌کند و خانه اجاره‌ای‌اش در محله فولادی با خاك یکسان شد هم کانکس برد. فتاحی برای ما بسیار زحمت کشید. قبل از او، چند بار از سرپل ذهاب آمدند و گفتند اینجا روستای فرنگیس است و باید به آن برسیم. حتی پرسیدند چطور کانکسی می‌خواهید؟ چند متر چه شکلی؟ گفتیم دلتان خوش است، ما توی چادر هستیم، چه فرقی می‌کند چه شکلی و چقدری؟ فقط می‌خواهیم از سرما نمیریم. گفتند چشم تا سه روز دیگر می‌آوریم. هیچ وقت نیاوردند. تا دو ماه پیش را در کانکسی که خانم فتاحی آورد بودیم تا این‌که هوا سرد شد و آمدیم خانه پسرم. این جا هم خیلی سرد است. پس از زلزله، همه جای خانه ترك برداشته و نم می‌دهد و سرما از همه جایش می‌زند تو. چند بخاری برقی روشن می‌کنیم
زلزله، یاد سال‌های
هوایی و با سلاح گر
شد و آنها رسیدند
برسد به این‌که چیـ
کشیدیم در کوه چغ
دیدم و زدم که رفته ب
به مخفی‌گاهمان.»

شرم روستایی، غر

می‌پرسم مادر بعد
کسی جرأت نمی‌کر
از دشمن بترسیم
می‌کند که مادرش
نمی‌آید: «حالا آخه ت
در تهران.»
توی کتاب خاطراتش
بدهند. یکی از اقوام
نذر می‌کند او را به اول
را در جوانی از دست
و عروسی را می‌شنو
روستایی. در فرنگیـ
کردی تا بتوانید تصو
نیستم. مادرم زحمت
در اسلام‌آباد غرب زن

خسته از حرف و ح

روستایی که در آن ب
هفت‌هشت خانوا
روستا خلق کرده. آ
حوصله می‌کند برویـ

پسرانِ کتابدارِ فرنگ

ساعت ۱۱ است و باید کمی منتظر بمانم تا به ساسان زنگ بزنم. ساسان، کوچك‌ترین پسر فرنگیس است و در گیلانغرب کار می‌کند. مهناز فتاحی، که نویسنده کتاب خاطرات «فرنگیس» بوده ما را به او معرفی کرده تا راهنمایی‌مان کند و به روستای مادرش ببرد. تابلویی می‌بینیم: «کتابخانه عمومی فاطمیه گیلانغرب». فرصت خوبی است تا سری بزنم و بپرسم کتاب «فرنگیس» را دارند یا نه و این‌که مردم چقدر برای خواندن آن به این کتابخانه مراجعه می‌کنند. کتابدار، پسر جوانی است؛ بیست‌وهفت، هشت‌ساله. می‌گوید کتاب را دارند، اما حالا برده‌اند بخوانند. می‌گوید همین یك نسخه را دارند و اغلب هم بیرون است. چند سوالی که درباره فرنگیس می‌پرسم می‌گوید اتفاقا نسبتی هم با این خانم دارد. چون می‌دانم در یك روستا و یك شهرستان کوچك خیلی‌ها با هم فامیل هستند پاپی‌اش نمی‌شوم که چه نسبتی. سوال‌هایم را ادامه می‌دهم و یزدان از آنجا که می‌خواسته سر کارم بگذارد و کلکش نگرفته. کلافه می‌شود و می‌گوید پسر فرنگیس است!

عجب حسن تصادفی! می‌گویم چطور شده که کتابدار شده. می‌گوید ساسان هم که با او قرار دارم کتابدار است. در یك کتابخانه دیگر. گیلانغرب، سه کتابخانه عمومی داشته که زلزله پارسال یکی‌اش را از مردم شهر گرفته و حالا دو کتابخانه فعال دارد که پسران فرنگیس در آنها کار می‌کنند و البته شهر کتابفروشی ندارد.

گمان مخدوشِ سکوی نفتی

از یزدان خداحافظی می‌کنم و راهنمایی‌ام می‌کند که چطور می‌توانم خودم را روستای گورسفید برسانم. ساسان هم می‌گوید تا دو ساعت دیگر با یزدان خودشان را به خانه می‌رسانند اما تا آن وقت می‌توانم از همسر ساسان که در خانه با مادر مشغول آماده‌کردن ناهار هستند به‌عنوان مترجم استفاده کنم. حالا کمتر از نیم ساعت با فرنگیس فاصله دارم.

از راننده می‌پرسم تا حالا فرنگیس را سوار ماشینش کرده است یا نه. می‌گوید فرنگیس اغلب با ماشین او می‌آید تا گیلانغرب که برود خانه دخترش. تابلوی روستای گورسفید را می‌بینم و پیاده می‌شوم. چسبیده است به جاده. ورودی روستا، سکوی تخلیه نفت است. مگر اینها گاز ندارند؟ به خودم می‌گویم لابد سکو از سال‌ها پیش بیکار است. کمی آن‌سوتر وسایل بازی برای بچه‌ها درست کرده‌اند. لابد به خاطر فرنگیس، رسیدگی‌ها به این روستا چشمگیر است. آیا این گمانم هم مثل سکوی نفتی مخدوش خواهد شد؟

زیست‌جهانِ زلزله با یك تصنیف

می‌گویند روستا را که تا انتها بروی و کوچه سمت راست بپیچی، می‌رسی به کوچه‌ای که به آن می‌گویند کوچه ۲۰ متری و خانه فرنگیس را پیدا می‌کنی. انتهای کوچه، کانکسی می‌بینم. می‌پرسم خانه فرنگیس کجاست؟ خانه در حال ساختی را نشانم می‌دهند و می‌گویند چسبیده به همین خانه، فرنگیس را در خانه پسرش ساسان پیدا می‌کنی. چند قدم برنداشته‌ام که از انتهای کوچه می‌بینمش که به سمتم می‌آید. یکی از قهرمان‌های جنگ است که با لباس محلی‌شان و لبخندی به لب به من نزدیك می‌شود. مگر می‌شود این زن شکسته و سالخورده، فرنگیس ۵۶ ساله قصه‌های قهرمان‌محور جنگ باشد. چرا نمی‌شود؟ مگر کتاب خاطراتش را نخوانده‌ای؟ دختری که از ده سالگی در زمین‌های مردم کارگری کرده، ۱۴سالگی ازدواج کرده و باز کارگری کرده، ۳۹ ساله بوده که همسرش را از دست داده و باز کارگری کرده، پسرانش و دخترش را بزرگ کرده و باز در زمین‌های مردم کارگری کرده.

فرنگیس دستش را سمت خانه پسرش می‌گیرد و تعارف می‌کند داخل برویم. از خانه همسایه صدای آواز مرد پرآوازه زلزله می‌آید: «گلپونه‌های وحشی دشت امیدم/ وقت سحر شد». اینجا زیست‌جهانِ زلزله است و مسیر بم.کرمانشاه با یك تصنیف طی می‌شود.

از کرمانشاه اگر بخواهید به گیلانغرب بروید باید خودتان را به ترمینال غرب - که به آن ترمینال اسلام‌آباد هم می‌گویند. برسانید آنجا لازم است ۱۶ هزارتومان بدهید تا شما را ببرند گیلانغرب؛ مسیری دوساعته با جاده‌ای نسبتا خطرناك از گیلانغرب هم باید چند کیلومتر بروید تا به روستای «گورسفید» و خانه فرنگیس برسید

آگهی مناقصه عمومی
نوبت دوم
با اخذ سپرده
شرکت پالایش نفت بندرعباس (سهامی عام)
درخواست شماره: RHP-7302505307- T18
موضوع آگهی:
خرید قطعات یدکی DRESSER RAND
برای کسب اطلاعات بیشتر به سایت این شرکت WWW.BAORCO.IR مراجعه نمایید.
روابط عمومی

آگهی مناقصه عمومی
نوبت دوم
با اخذ سپرده
شرکت پالایش نفت بندرعباس (سهامی عام)
درخواست شماره: RHP-7600305046- T18
موضوع آگهی:
خرید قطعات یدکی CHROMALOX
برای کسب اطلاعات بیشتر به سایت این شرکت WWW.BAORCO.IR مراجعه نمایید.
روابط عمومی

آگهی مناقصه عمومی (دو مرحله ای)
خرید لوله کربن استیل "6
شماره مناقصه :
RKS-9732267-KM/S-06
نوبت اول
شرکت پالایش نفت کرمانشاه (سهامی عام)
شرکت پالایش نفت کرمانشاه در نظر دارد ۱ قلم کالا را با مشخصات و شرایط کلی مندرج در اسناد مناقصه مربوطه از طریق سازندگان و یا تامین کنندگان ذیصلاح خریداری نمایند .
۱ – نام و نشانی مناقصه گزار : شرکت پالایش نفت کرمانشاه واقع در بلوار شهید دکتر بهشتی ، روبروی پارک شاهد ، اداره بازرگانی تلفن : ۳۱۴۹۷۵۵۹-۰۸۳ و فاکس ۳۱۴۹۷۵۹۶-۰۸۳
۲ – نوع ، کمیت و کیفیت کالا : خرید لوله کربن استیل "6 ، شرح کامل آن در آدرس اینترنتی www.korc.ir قید شده است .
۳ – نوع و مبلغ تضمین : ضمانتنامه معتبر بانکی به مبلغ ۱۵۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال یا واریز وجه نقد .
۴ – محل ، زمان و مهلت دریافت اسناد : اداره بازرگانی ، ۲۰ روز بعد از چاپ آگهی نوبت دوم تا تاریخ ۹۷/۱۰/۰۴ .
۵ – زمان بازگشایی پیشنهاد فنی : ۹۷/۱۰/۰۹ و زمان بازگشایی پاکت مالی حداکثر تا تاریخ ۹۷/۱۱/۰۹ .
شرکت پالایش نفت کرمانشاه این حق را برای خود محفوظ میدارد که در رد تمام یا تعدادی از پیشنهادات بدون ذکر علت مختار است .
روابط عمومی